



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تجلی علوم اهل بیت

در

مناظرات امام رضا علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام

نویسنده:

سید جواد مصطفوی

ناشر چاپی:

کنگره جهانی حضرت رضا(ع)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۷	امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۸	امام حسن علیه السلام
۸	امام حسین علیه السلام
۹	امام سجاد علیه السلام
۱۰	امام باقر علیه السلام
۱۱	امام صادق علیه السلام
۱۱	موسی بن جعفر علیهما السلام
۱۲	امام رضا علیه السلام
۱۴	امام جواد علیه السلام
۱۵	امام هادی و عسکری و حجة علیهم السلام
۱۶	توضیح
۲۲	پاورقی
۲۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا (برگرفته از کتاب مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا) مصطفوی، سید جواد برگرفته از مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام مشخصات نشر: [مشهد]: کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، انتشارات، ۱۳، مشخصات ظاهری: ج. فروست: کنگره جهانی حضرت رضا (ع)؛ ۲۲. وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری. یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم، ۱۳۶۸. یادداشت: ص. ع به انگلیسی: A collection of the articles presented at the second world congress of Imam Reza (p. b. u. h). یادداشت: عنوان روی جلد: مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ۱۳۶۵. ش. یادداشت: کتابنامه. عنوان روی جلد: مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ۱۳۶۵. ش. موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳ - ۲۰۳ ق. - کنگره‌ها رده بندی کنگره: BP۴۷/ک ۹ ۱۳۶۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۶۶ - ۵۴۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد خاتم الأنبياء والمرسلين و على آله و عترته معادن حكمه الله و حفظه سر الله و حملة كتاب الله. امام صادق (ع) به دو تن از معاصرین و معارضینش به نامهای سلمه بن كهيل و حکم بن عتيبة [۱] می‌فرماید: شَرِّقًا وَ عَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ [۲]. یعنی اگر به مشرق بروید و اگر به مغرب بروید و بخواهید علم صحیحی پیدا کنید، در هیچ نقطه‌ی زمین آن را نمی‌یابید، مگر در خانه‌ی ما اهل بیت پیغمبر. این حدیث و امثال این حدیث با تمام معنای وسیعش بعد از گذشت ۱۳ قرن، هنوز هم نزد مسلمین مخصوصاً شیعه‌ی جعفری به قوت خود باقی است و قابل دفاع است و زنده و سازنده. معنای وسیع این حدیث اینست که امام صادق (ع) به آن دو نفر [صفحه ۳۰۸] می‌فرماید: اکنون که در مدینه نشسته‌ایم، اگر شما برای یافتن علم صحیح با شعاع ۱۸۰ درجه به سمت مشرق و ۱۸۰ درجه به سمت مغرب بروید یعنی تمام روی کره‌ی زمین را ببینید و در هر جا عالم و استاد و فیلسوفی را می‌بینید، با او سخن بگوئید، در هر جا دانشگاه و مدرسه‌ای را می‌بینید، سر بزنید. در هر جا کتابخانه و کتابی را می‌بینید، آن را بکشائید و از محتوایش آگاه شوید، در همه‌ی این موارد، چیزی که بتوان آن را علم صحیح نامید و غیر از گفتار ما باشد پیدا نمی‌کنید. یعنی تنها ما با حقایق جهان ارتباط داریم، علم ما به علم پیغمبر و وحی الهی می‌رسد که جهان و انسان را آفریده و هر چیز را چنان که هست به ما اراده داده است. مفهوم این جمله به قدری وسیع است که اگر شما به امام صادق علیه السلام بگوئید: «در این عصر صاحبان مکاتبی پر رزق و برق مانند کانت و دکارت و هگل و فروید و امثال اینها پیدا شده‌اند و هر یک میلیونها تابع و پیرو دارند. آیا اگر اینها هم سخنی بر خلاف شما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته باشند آن را علم غیر صحیح می‌نامید؟» قطعاً بدانید که جواب مثبت خواهد بود. پیدا است که پذیرش این ادعا برای غیر مسلمان سنگین است. غیر مسلمان اگر از تاریخ اسلام و رسالت ائمه اطهار نداشته باشد، گوینده‌ی این سخن را به ساده اندیشی یا غلو نفسی متهم می‌کند؛ در صورتی که اگر تنها مطالعه‌ی مختصری از تاریخچه زندگی اهل بیت داشته باشد، به آسانی در می‌یابد که این ادعا از یک نفر و یک بار و در نقاط تاریک علمی نبوده است، بلکه سخنی است قاطع و بدون تردید که از جانب ۱۲ نفر در مدت ۲۵۰ سال، در مراکز کشورهای اسلامی و در محافل علمی با کمال جرأت و شهامت به عنوان انجام وظیفه و اداء رسالت الهی بیان [صفحه ۳۰۹] می‌شده است که تاریخ نظیر آن را نشان نمی‌دهد. این ادعا در ابعاد گسترده و وسیع علمی و با تعبیرات مختلف ادبی، با کمال صراحت و قاطعیت، از همه‌ی آنها شنیده می‌شود و همه‌ی آنها در پای اثباتش

ایستاده و سؤالات مختلف دانشمندان زمان خود را پاسخ داده‌اند که برخی از آنها برای ما باقی مانده و در کتب احادیث و مناظرات و احتجاجات موجود است و این خود دلیلی قاطع بر صدق این مدعاست. اینک شمه‌ای از اظهارات ائمه‌ی اطهار صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت به اصل موضوع، یاد آور می‌شویم:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام

آنچه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا نقل می‌کنیم اظهاراتی است که آن حضرت در زمان تصدی خلافتش، یعنی در زمانی که شخص اول مملکت اسلام بوده و در مرکز خلافت روی منبر برای مردم جهان بیان کرده می‌باشد: ۱ - سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ [۱۵]. «هر چه می‌خواهید از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمینی می‌دانم.» در این جمله ۲ نکته نهفته است: اول آن که سؤال را به نوع معین و قسم خاصی از علوم اختصاص نمی‌دهد و می‌گوید هر چه می‌خواهید پرسید. که حذف متعلق دلیل بر این تعمیم است. [صفحه ۳۱۰] دوم اینکه آنها را تشویق می‌کند که در این کار مسامحه نکنند و سؤال را به تأخیر نیندازند. می‌فرماید: من از میان شما می‌روم. هر چه زودتر سؤال کنید و جهل خود را برطرف نمائید و باز برای اینکه ممکن است کسی عمومیت سؤال را از حذف مفعول نفهمد، توضیح می‌دهد که سؤال شما نمی‌گویم تنها باید مربوط به امور زمین و مطالب مربوط به این کره‌ی خاکی باشد؛ بلکه شما می‌توانید از امور مربوط به آسمان پرسید: از نجوم و افلاک پرسید، از لوح و قلم و ملک و قضا و قدر پرسید. خوشبختانه آنها هم پرسیده‌اند و اندکی از آن را برای ما به یادگار گذاشته‌اند که همان اندک هم، برای سعادت جو و طلب حق کافی است که او را به آنچه مقصود نویسنده در این مقال است رهنمون باشد. ۲ - بِنَا يَشِي تَعْطَى الْهَدَى وَ يَشِي تَجَلَى الْعَمَى [۱۴]. «تنها به وسیله‌ی ما: خاندان نبوت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هدایت به مردم می‌رسد و کوری جهالت بر طرف می‌شود» ۳ - إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ [۱۵]. «من در میان شما همچون چراغی در تاریکی هستم که هر کس به جانبش باشد، از نورش بهره مند گردد» ۴ - و ان الكتاب لمعي ما فارقته مذصحبته [۱۴]. «کتاب خدا همراه من است. من از هنگامی که با آن آشنا شده‌ام از آن جدا نگشته‌ام» ۵ - ان ههنا لعلمنا جما لوأصبت له حملة [۱۵]. [صفحه ۳۱۱] «در سینه‌ی من علم فراوانی است، ای کاش افراد لایقی پیدا می‌کردم و به آنها تعلیم می‌دادم» ۶ - فَمَآ يَنْ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمِيَّةٌ وَ الْأَيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبِيَّةٌ فَأَيُّنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ [۱۴]. «کجا می‌روید؟ شما را کجا می‌برند؟ با اینکه پرچمهای حق برپاست و نشانه‌ها آشکار و چراغ‌های هدایت منصوب، شما گمراهانه به کجا می‌روید؟ چرا سرگردان هستید، در حالی که عترت پیغمبرتان در میان شماست. آنان پیشروان حقتند و پرچمهای دین و زبانهای صدق می‌باشند. ۷ - أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا حَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ [۱۵]. «آگاه باشید آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همانند ستارگان آسمانند، هر گاه یکی از آنها غروب کند، ستاره‌ی دیگری می‌درخشد، مثل اینکه نعمتهای خدا بر شما تمام شده و خداوند آرزوهای تان را به شما ارائه داد.» ۸ - نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَبَإِيعُ الْحُكْمِ [۱۴]. «ما شجره نبوت، فرودگاه رسالت، مرکز رفت و آمد فرشتگان، معادن دانش و چشمه سارهای حکمتیم» [صفحه ۳۱۲] ۹ - تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَةِ وَ إِنْتِمَاءَ الْعِدَاتِ وَ تَمِيمَ الْكَلِمَاتِ وَ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ [۱۵]. «به خدا سوگند، تبلیغ رسالتها وفای به وعده‌ها و تفسیر کلمات (خداوند) به من آموخته شد. درهای حکمت و روشنایی امور نزد ما اهل بیت پیغمبر است.» ۱۰ - هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ [۱۴]. «آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی حیات علمند و مرگ نادانی، حلم شان شما را از علمشان آگاه می‌سازد و ظاهرشان از باطنشان و سکوت شان از حکمت گفتارشان به شما خبر می‌دهد» ۱۱ - أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا

كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا [۱۵]. «كجا هستند آنان که از راه دروغ و ستم بر ما ادعا داشتند که آنها راسخان در علمند نه ما» ۱۲ - يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ [۱۴]. «سیل علم از سینه‌ی من جاری می‌شود و مرغ اندیشه به قله دانشم پرواز نتواند کرد» در اینجا باید از ستمی که این دنیا درباره‌ی بشریت کرده است، به خدا شکایت کنیم. ستمی که موجب شود، دهان علی بسته گردد و دهان دیگران باز باشد، مگر این دو طرف مقابل، امتحان خود را نداده اند؟ [صفحه ۳۱۳] علی علیه‌السلام در مدت کمتر از پنج سالی که دهانش باز بود، خطبی در توحید و معارف الهی برای ما باقی گذاشت، مانند خطبه‌ی توحیدی: مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلُهُ - وَ لَمَّا إِيَاءَهُ عَنِّي مَنْ شَبَّهَهُ - وَ لَا صِيَمَدَهُ مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ [۱۵]. آیا گوش جهان از دهان‌های باز دیگران چنین معارفی را شنیده است؟ آیا لب و دهانی غیر از لب و دهان علی، مانند خطبه‌ی جهاد و خطبه‌ی همامی گفته است؟ آیا خامه‌ی انسانی مانند نامه‌ی مالک اشتر و نامه‌ی به امام حسن (ع) را نوشته است؟ این را نباید بزرگترین ستم به شماریم که دست و زبان علی بسته باشد و دست و زبان دیگرانی که چنین آثاری ندارند باز باشد؟ اگر فرض کنیم دیگران می‌دانستند ولی از گفتنش بخل می‌کردند، علی علیه‌السلام که در این مورد به قدری سخاوت نشان داد که روی منبر فریاد زد: سَلِمُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي اگر این علی ۲۵ سال خانه نشین نبود و دهانش باز می‌بود و امروز مسلمین به جای یک نهج البلاغه، ده نهج البلاغه می‌داشتند چه می‌شد؟ این را نه تنها یک فرد شیعه علی می‌گوید، بلکه جُرج جُرداق مسیحی هم می‌گوید: «چه می‌شد اگر جهان بشریت، قرنی یکبار، فردی مانند علی بن ابیطالب تحویل می‌داد؟ در آن صورت اخلاق و ارزشهای انسانی امروز ما خیلی بهتر از آنچه هست می‌بود.»

امام حسن علیه‌السلام

۱ - علی علیه‌السلام در (رحبه) نشسته است. مرد عربی می‌آید و [صفحه ۳۱۴] مسائلی را عرضه می‌کند از حضرتش بپرسد. امام (ع) برای اینکه در حیات خویش جانشین خود را معرفی کند، او را به یکی از دو فرزندانش احاله می‌کند، مرد عرب نزد امام حسن می‌رود و سؤالاتش را عرضه می‌کند و پاسخ می‌شنود که عین سؤال و جوابها در کتب حدیث موجود است [۱۶]. ۲ - در مجلسی که معاویه و اطرافیان‌ش حاضر بودند، امام حسن علیه‌السلام نشسته بود. یکی از حاضران - به هر قصدی که داشت - به معاویه گفت: «حسن بن علی را دستور ده تا منبر رود و ما را موعظه کند» معاویه اشاره کرد و امام حسن (ع) فرصت را غنیمت شمرد تا رسالت الهی خویش را ادا کند و امامت و رهبری خویش را به مردم معرفی کند. به منبر تشریف برد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ... أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ ... أَنَا الْمَدْفُوعُ عَنْ حَقِّي. «ای مردم کسی که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و کسی که نمی‌شناسد، بداند که من حسن پسر علی بن ابی طالبم ... من پسر بهتر مخلوق خدایم ... من کسی هستم که حقم غصب شده است - چون سخن بدینجا رسید، معاویه شیطنت کرد و گفت ای ابا محمد! از این مقوله سخن مگو و خرما را برای ما تعریف کن. امام علیه‌السلام یک سطر درباره‌ی خرما سخن گفت و سپس به سخن خویش ادامه داد تا آنجا که فرمود: أَنَا إِمَامٌ خَلَقَ اللَّهُ «منم یگانه پیشوای [صفحه ۳۱۵] مردم» امام (ع) وظیفه‌ی خود را انجام داد و معاویه هم ترسید، در میان مردم شورشی بشود، گفت همین مقدار کافی است و امام پائین آمد [۱۷].

امام حسین علیه‌السلام

امام حسین علیه‌السلام هم مانند برادرش مقید بود، گاهی به مجلس معاویه برود، تنها برای اینکه در فرصتهای مناسب خودش را به مردم معرفی کند و وظیفه‌ی الهی خویش را انجام دهد. روزی مانند داستان امام حسن (ع) برای آن حضرت پیش آمد. آن روز حاضران چشمشان به امام حسین (ع) افتاد. به معاویه گفتند: به حسین بن علی بگو منبر برود و سخن بگوید. او کند بیان است و زبانش لکنت دارد. معاویه گفت: این گمان را نسبت به برادرش بردیم ولی او منبر رفت و خود را در نظر مردم بزرگ نمود و ما را

کوچک و رسوا کرد. مردم اصرار بسیار کردند، تا معاویه اشاره کرد و امام به منبر تشریف برد و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْعَالِيُونَ وَ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ - وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ - الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ثَانِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ [۱۸]. «ما حزب الله پیروزم، خویشاوند نزدیک رسول خدا و اهل بیت او هستیم و یکی از دو چیز نفیسی می‌باشیم که رسول خدا، ما را به عنوان هم ردیف قرآن معرفی کرده است. قرآنی که شرح و تفصیل همه چیز در آن است و از هیچ راهی، باطل به او راه ندارد. تفسیرش نزد ماست و تاویلش [صفحه ۳۱۶] از ما درنگ ندارد و ما پیرو حقایق قرآن هستیم» گویا امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در زمانی که غاصبی بر مسند خلافت پیغمبر و زعامت امت نشسته است وظیفه دارند، مبارزه‌ی خود را با طاغوت زمان، این گونه انجام دهند که گاهی بر خلاف میل و رضایت خویش؛ بلکه تنها به عنوان اداء رسالت الهی، به مجلس معاویه بروند و چون فرصتی بدست آید، برای مردم سخن بگویند و چشم و گوش آنها را باز نموده، در برابر چشمان باز طاغوت مستکبر زمان، اولویت خویش و غاصب بودن او را برملا کنند، تا حجت خدا بر او و آنان تمام باشد.

امام سجاد علیه السلام

زین العابدین علیه السلام هم مانند پدر بزرگوارش، گرفتار طاغوت‌های مستکبر زمان بود و معرفی خویش را به عنوان رهبر الهی مردم و اعلم مردم زمان، نخستین وظیفه و بلکه تنها وظیفه‌ی خویش می‌دانست: ۱ - آن حضرت در مجلس یزید، به عنوان اسارت حاضر بود و بنا به نقل برخی روایات زنجیری هم به گردن شریفش گذاشته بودند. سر بریده‌ی پدرش، در برابر چشمش بود و زنان خاندانش به عنوان اسیر در کنارش نشسته بودند. طاغوت زمان یزید بن معاویه، مجلس بزرگی تشکیل داده بود تا به خیال رذل خویش، قدرت و شوکت خود را نشان دهد و برای خود افتخاری کسب کند؛ از این رو سران و اعیان و رجال کشور را از داخلی و خارجی هر چه بودند، جمع کرده بود و بر تخت غاصبانه‌ی خود نشسته و رجز خوانی می‌کرد؛ ولی امام زین العابدین (ع) گویا از همه‌ی این مصیبت‌ها فراموش کرده و در اینجا فرصتی مناسب به دست آورده است، تا رسالت الهی خویش را به انجام رساند. گویا زین العابدین (ع) فکر می‌کند که یزید و [صفحه ۳۱۷] اذناش بزرگترین جنایت تاریخ بشری را انجام دادند و چند صباح دیگر در محکمه‌ی عدل الهی حاضر می‌شوند و به کیفر کردار خویش می‌رسند ولی این مردم حاضر و نسل آینده‌ی بشرند که باید تکلیف خود را در موضوع رهبری بدانند و این وظیفه‌ی قطعی و مسلمی است که خداوند متعال بر گردن آن حضرت نهاده است تا خود را به عنوان یگانه‌ی عالم و یگانه رهبر معرفی کند و مردم را از گمراهی و جهالت بدر آرد. او باید خود را در چنین مجلس بزرگی معرفی کند تا هر که خواهد از او سؤال علمی و دینی کند و او را آزمایش نماید و رهبر الهی خود را بشناسد. در آن مجلس امام سجاد علیه السلام منتظر بود تا یکی از حاضران تقاضا کند که او به منبر رود ولی اسارت و ظاهر ناروایی که یزیدیان ملعون برای آن حضرت پدید آورده بودند، چنین مطلبی را در مخیله احدی به وجود نمی‌آورد، لذا پیشنهاد از طرف خود آن حضرت مطرح شد و فرمود: يَا يَزِيدُ اَنْذَنْ لِي حَتَّى اَضِيْعَ عَدَّ هَيْدِهِ الْمَاعُوَادَ فَاتَكَلَّمْ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضَاٌ وَلِهَوْلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ اَجْرٌ وَ ثَوَابٌ [۱۹]. «ای یزید اجاره بده بر این چوب‌ها بالا روم و کلماتی بگویم که موجب رضای خدا و اجر و ثواب حاضران باشد. یزید اجازه نداد، زیرا او بهتر از دیگران اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناخت و می‌دانست که او با قدرت اسلامی که در اثر ایشار و فداکاریهای پدر و جد امام سجاد (ع) نموده‌اند بر تخت نشسته و از سرزمین خشک حجاز، به شام و فلسطین سر سبز و آباد آمده است و اکنون به جای تشکر و قدردانی، چنین جنایتی را مرتکب شده است. حاضران [صفحه ۳۱۸] اصرار کردند. او هم مانند پدرش گفت: اگر این جوان منبر رود، مرا و اجدادم را رسوا می‌کند و پائین می‌آید. حاضران اصرار بیشتری کردند و بالأخره به منبر تشریف برد. حمد و ثنای الهی به جای آورد و در نخستین کلمات بدون اینکه از شهادت پدر و برادر و اسارت خود و خاندانش

سخن بگوید، شروع به معرفی خودش نمود. آن هم معرفی از طریق علم و فضیلت و کمال، فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخِيَةَ وَالْفَصَاخِيَةَ وَالشَّجَاعِيَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمَنَا الصَّدِيقَ وَمَنَا الطَّيَّارَ وَمَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ وَمَنَا سَبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَبْتَأْتَهُ بِحَسْبِي وَنَسْبِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمَنِي - أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا [۲۰]. «ای مردم! خداوند به ما شش عطیه کرامت فرموده است: دانش و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و دوستی در دل مؤمنان و به سبب ۷ فضیلت ما را بر دیگر مردم، برتری داده است: محمد پیغمبر برگزیده خدا و صدیق امت و جعفر طیار و شیر خدا و شیر رسولش و ۲ نواده‌ی پیغمبر، از فامیل ما هستند (نه فامیل یزید) کسی که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و کسی که نمی‌شناسد، حسب و نسب خود را به او بگویم» سپس برخی از شعائر بزرگ اسلام، مانند مکه و منی و زمزم و صفا را بر شمرد و فرمود: من فرزند اینهایم، یعنی من فرزند اسلامم (و یزید فرزند کفر و عداوت با اسلام) درست همان مطلبی را که یزید در اثر سکر شراب و خبثت جد و [صفحه ۳۱۹] باب، از آن فراموش کرده بود، امام سجاد (ع) در برابر چشمهای باز و گوش‌های شنوا مطرح کرد. امام سجاد به حاضران - نه به یزید، زیرا او قابل نبود - فهمانید که تمام افتخارات اسلام از آن او و پدر و اجدادش می‌باشد، تمام صفات کمال انسانی که علم و دانش در رأس آنست ویژه‌ی او و پدر و جدش می‌باشد و یزید سراپا حماقت و خبثت، به ناحق این منصب را غصب نموده است. داستان تاریخی آن مجلس مفصل است و مشهور ولی کسی که آن جریان را با دقت مطالعه کند، می‌فهمد که گویا امام سجاد برای این به دنیا آمده بود که برای یکبار هم که شده است، خود را به رجال و اعیان جهان معرفی کند و در یک روز و بلکه یک ساعت تمام رشته‌های یزید و آل ابی سفیان را پنبه کند، تنها رسالت سنگین الهی خویش را انجام دهد و از منبر پائین آید. امام سجاد با این عمل، بزرگترین ضربه را به بنیاد کاخ ستم و جبار یزید فرود آورد و عمل او، از لحاظ نتیجه‌ی یک عمل انقلابی، کمتر از شهادت پدر بزرگوارش نبود، چنان که معرفی عمومی بزرگوارش امام حسن (ع) هم در مجلس معاویه همین ارزش را داشت و معرفی فرزندان طاهرینش هم چنان که خواهیم گفت همین نتیجه و اثر را داشته است. ۲ - ماینقم الناس منا فنحن والله شجرة النبوة... و معدن العلم [۲۱]. «مردم از ما چه عیبی می‌گیرند. به خدا سوگند که ما شجره‌ی نبوت و معدن دانشیم» [صفحه ۳۲۰]

امام باقر علیه السلام

امام باقر و فرزند ارجمندش امام صادق علیهما السلام، در این راه از بقیه‌ی پدران و فرزندان بزرگوارشان موفق تر بودند، زیرا در عصری واقع شده بودند که بنی امیه و بنی عباس دنیا پرست با یکدیگر به جنگ و نزاع مشغول بودند و کمتر مزاحم مردان حق می‌شدند، لذا این دو بزرگوار فرصتی پیدا کردند که خود را بیشتر معرفی کنند و طالبان حق هم بیشتر از اینان استفاده نمایند. بنابراین، آنچه در اینجا از این دو بزرگوار، در این باره ذکر می‌کنیم، نمونه‌ی اندکی است، از آنچه بسیاری در کتب احادیث موجود است: ۱ - امام زین العابدین فرزند بزرگوارش را معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مُحَمَّدُ ابْنِي يَتَقَرُّ الْعِلْمَ بَقَرًا» [۲۲]. «پسر محمد علم را می‌شکافد و تحلیل می‌کند» و خود امام باقر می‌فرماید: ۲ ... - فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعَلَّمَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ [۲۳]. «هر چه را فرشتگان و پیغمبران می‌دانند، ما می‌دانیم» ۳ - إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَغْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلَمُونَ عَدُوْنَا [۲۴]...]. «در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی - «هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَغْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلَمُونَ؟» می‌فرماید: دانایان ما هستیم و نادانان دشمنان ما هستند» ۴ ... - إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» قال هم الأئمة [۲۵]. [صفحه ۳۲۱]... «در تعیین مصداق آیه‌ی شریفه‌ی «در این باریک بینان عبرتی هست» فرمود: مراد از باریک بینان ائمه هستند» ۵ - فی قول الله عزوجل «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فقال: رسول الله صلى الله عليه و آله المنذر و لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ [۲۶]. درباره قول خداوند عزوجل «تو بیم دهنده‌ی هستی و هر قومی هدایت کننده‌ای دارند» فرمود: رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم بی‌م‌دهنده است و برای هر زمانی یکی از ما ائمه هدایت کننده‌ای است، که مردم را به سوی آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است رهبری می‌کند... نخستین آن هدایت کنندگان علی (ع) است و بعد از او، اوصیاءش یکی پس از دیگری.

امام صادق علیه السلام

۱ - «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قال: الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ وَنَحْنُ أَهْلُهُ وَنَحْنُ الْمَشْتَرِكُونَ [۲۷]. درباره آیه‌ی شریفه‌ی «اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر پرسید» فرمود: «ذکر محمد است و ما اهل او هستیم که مردم باید از ما پرسند» ۲ «... - يَقُولُ وَعِنْدَهُ أَتَأْسُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ: عَجَبًا لِلنَّاسِ!، أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَمِلُوا بِهِ وَاهْتَدَوْا وَيَرُونَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتُهُ فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَمِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ أَفَيْرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدَوْا وَجَهَلْنَا نَحْنُ وَضَلَلْنَا إِنْ هَذَا لَمَحَالٌ» [۲۸]. [صفحه ۳۲۲] «در حالی که جماعتی از اهل کوفه نزد آن حضرت بودند - و در آن زمان در کوفه مردمی پیدا شده بودند که ادعا می‌کردند: ما از جعفر بن محمد داناتریم و مردم باید اسلام را از ما بیاموزند - فرمود: تعجب است از مردمی که تمام دانش خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم أخذ کرده‌اند و دانشمند شده‌اند و هدایت یافته‌اند ولی گمان می‌کنند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دانش آن حضرت را اخذ نکرده‌اند. ما اهل بیت و ذریه پیغمبریم وحی در منزل ما نازل گشته و دانش از نزد ما به آنها رسیده است؛ باز آنها گمان می‌کنند که دانا شدند و هدایت یافتند و ما نادان باقی ماندیم و گمراه گشتیم؟! این ادعا محال است.» در این حدیث امام صادق علیه السلام ادعای خود را با دلیلی روشن و برهانی غیر قابل انکار بیان می‌کند همچنین حدیث شماره‌ی ۶ که بعداً ذکر می‌شود. ۳ - «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» «ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راسخین در علم هستیم و ما تأویل قرآن را می‌دانیم» ۴ «... - بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال هم الأئمة خاصة [۲۹]. «در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «قرآن آیات روشنی است که در سینه‌ی مردمی می‌باشد که به آنها دانش عطا شده است» فرمود: «این مردم، فقط ائمه می‌باشند» ۵ «... - وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ... وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ... وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمْضِيحَ فَاطِمَةَ» [۳۰]. [صفحه ۳۲۳] «جامعه و جفر و مصحف فاطمه نزد ماست» - این حدیث مفصل است و امام صادق علیه السلام، اندکی از مزایای علمی این ۳ مرکز دانش را توضیح می‌دهد. ۶ «... - اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَرْحَمُ وَأَرَأْفُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرَضَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَحْجُبُ عَنْهُ خَيْرَ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً. [۳۱]. «خداوند نسبت به بندگانش بزرگوarter و مهربان تر و با محبت تر است از اینکه اطاعت نمودن آنها را از یکی از بندگانش (اهل بیت پیغمبر ص) واجب کند، سپس اخبار آسمانی را در هر صبح و شام از او پوشیده دارد» یعنی ما اهل بیت پیغمبر که به شما می‌گوییم! واجب است از ما اطاعت کنید، بدانید که خداوند متعال، اخبار آسمانی را هر صبح و شام در اختیار ما می‌گذارد، پس هر چه می‌خواهید از ما پرسید. ۷ - «يَعُدُّو النَّاسَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غَثَاءٍ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غَثَاءٌ. [۳۲]. «تمام مردم بر ۳ دسته تقسیم می‌شوند: دانشمند و دانشجو و کفک روی آب. ما دانشمندی و شیعیان ما دانشجویان و بقیه مردم کفک روی آب.»

موسی بن جعفر علیهما السلام

۱ ... - قال أبو عبد الله (ع) نَحْمُ هَؤُلَاءِ وُلْدِي وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ - وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى - وَ فِيهِ عِلْمُ الْحُكْمِ وَ الْفَهْمِ وَ السَّخَاءُ وَ الْمَعْرِفَةُ بِمَا يَحْتِيَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ [۳۳]. [صفحه ۳۲۴] «امام صادق علیه السلام - ضمن گفتگویی که با مردم داشت، اشاره به پسرش موسی بن جعفر (ع) نمود و - فرمود: آری این سید فرزندان من است. او علم حکمت و فهم و سخاوت دارد و هر چه را که مردم از امور دینی خویش نیاز دارند و درباره‌ی آن اختلاف نظر پیدا کنند، او می‌داند»

امام رضا علیه السلام

به عقیده نویسنده، امام رضا علیه السلام در موضوع بیان علم امام و نیز اثبات آن، از همه‌ی ائمه موفق تر بوده است، زیرا آن حضرت: اولاً: حدیث مفصلی، برای عبدالعزیز بن مسلم بیان می‌کند که در آن، تمام ابعاد علوم امام را توضیح می‌دهد و با استشهاد به آیات شریفه‌ی قرآن، صدق دعوت ائمه و بطلان هر مدعی امامتی را غیر از دوازده وصی مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می‌کند. ثانیاً: تمام آنچه را که خودش و پدران و فرزندان در باره‌ی اعلیت امام از جمیع مردم زمان بیان کرده‌اند، عیناً به اثبات می‌رساند. اکنون به قسمتی از حدیث حضرت در باره‌ی صفات امام توجه نمائید: إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصِلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ. إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفُزْعُهُ السَّامِي... الْإِمَامُ يَحِلُّ حَلَالُ اللَّهِ وَيَحْرُمُ حَرَامُ اللَّهِ وَيَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ - بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ... الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ، لَمَّا يَدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يَعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يَعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوْحِدُهُ مِنْهُ يَدٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ... وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَلَا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَ... وَالْعِلْمُ وَالْعِبَادَةُ... عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ [صفحه ۳۲۵] مَفْرُوضِ الطَّاعِيَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ [۳۴]. «امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاء است: امامت جانشینی خدا و رسول خداست... امامت زمام دین و مایه‌ی نظام امور مسلمین و صلح دین و عزت مؤمنین است. امامت ریشه‌ی با نمو اسلام و شاخه‌ی بلند آنست... امام حلال خدا را حلال دارد و حرام خدا را حرام کند و حدود خدا را بپا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا، مردم را به راه پروردگارش دعوت نماید. امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد... امام یگانه‌ی زمان خود است. کسی به هم‌ترازی او نرسد و هیچ دانشمندی با او برابر نباشد. جایگزین ندارد. مثل و مانند ندارد... امام دانشمندی است که نادانی ندارد. سرپرستی است که عقب نشینی ندارد. کانون قدس و طهارت... و علم و عبادت است... در سیاست عالم است. اطاعتش واجبست. به امر خدا قائم است. خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست. و اما اثبات همه‌ی آنچه تا کنون گفتیم، به وسیله‌ی امام رضا (ع) در مجلسی اتفاق افتاد که مأمون، از بزرگترین دانشمندان یهود و مسیحی و زردشتی و صابئین و دیگر مذاهب زمان، مانند: جاثلیق، رأس الجالوت، هرید اکبر، نسطاس رومی و عمران صابی دعوت کرد و در برابر همه‌ی آنها از امام رضا (ع) هم دعوت نمود که در آن مجلس تاریخی با ایشان مناظره کند. در آن مجلس دقیقاً تمام کفر در برابر تمام اسلام قرار گرفت، مانند جنگ احزاب که امیرالمؤمنین علی (ع) در برابر عمرو بن عبدود قرار گرفت [صفحه ۳۲۶] و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌ی آن برابری فرمود: بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ فِي مُقَابِلِ الْكُفْرِ كُلِّهِ. چنان که اگر آن روز - خدای نخواست - عمرو پیروز می‌شد، کفر بر اسلام پیروز شده بود، در این مجلس هم، اگر مدافع اسلام، شخصی غیر از امام رضا (ع) می‌بود و شکست می‌خورد، اسلام شکست خورده بود. آنجا مواجهه‌ی اسلام و کفر، مواجهه عملی بود و اینجا مواجهه‌ی علمی. جریان این مجلس به نحو اختصار از این قرار است: حسن بن محمد نوفلی - که از اصحاب امام رضا (ع) است - می‌گوید: ما خدمت امام رضا علیه السلام نشستیم، که ناگاه یاسر خدمت گزار امام وارد شد و به امام رضا (ع) خطاب کرد و گفت: آقای من! امیرالمؤمنین مأمون به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت به فدایت. ارباب سخن و علماء ادیان و متکلمین از همه‌ی مذاهب نزد ما آمده‌اند، اگر دوست دارید سخن آنان را بشنوید، فردا نزد ما تشریف بیاورید و اگر نمی‌خواهید خود را زحمت ندهید و اگر دوست داشته باشید که ما نزد شما بیاییم، برای ما آسان است. امام به امام فرمود: به مأمون سلام برسان و بگو: می‌دانم مقصودت چیست. من فردا نزد تو می‌آیم. سپس امام به نوفلی فرمود: می‌دانی چرا پسر عمت مرا با مشرکین و ارباب سخن گرد می‌آورد. نوفلی گفت: قصد امتحان شما را دارد... امام فرمود: آری مأمون از کردار خود پشیمان خواهد شد هنگامی که مناظره‌ی مرا با اهل تورات به کتاب تورات شان ببیند و با اهل

انجیل به انجیل شان و با اهل زبور به زبورشان و با صابئین به لغت عبرانی شان و با هرابذه به لغت فارسی آنها و با اهل روم به لغت هر لغتی به لغت خودش، [صفحه ۳۲۷] و آنگاه که مأمون ببیند هر دسته را که مغلوب شدند و از سخن باز ایستادند و دلیل و سخن خود را پس گرفتند و سخن مرا پذیرفتند، پشیمان خواهد گشت و خواهد فهمید که مقامی را که بر آن تکیه زده است سزاوار آن نیست. امام (ع) فردا وضو گرفته تشریف برد و در حالی که مجلس با شکوه و با عظمتی بی نظیر، تشکیل گشته بود و علاوه بر شخص مأمون و دانشمندان مزبور. رجال و اعیان کشور هم حضور داشتند، پس از معارفه و سخنان مقدماتی. جاثلیق سؤالی از حضرت نمود که مضمونش اینست. شما و همه مسلمین و نیز تمام ما نصاری نبوت حضرت عیسی و کتاب او انجیل را قبول داریم ولی نبوت پیغمبر شما مشکوک است. او را تنها شما قبول دارید. بنابراین نبوت حضرت عیسی قطعی و مسلم و غیر قابل خدشه و انکار است و نبوت حضرت محمد قطعی و مشکوک است. بدون شک عالم نصرانی تمام مطالعات و تحقیقات دوره‌ی عمر خود را خلاصه کرده بود و ضمن یک سؤال که به خیال خودش همه‌ی مسلمین را مجاب می‌کند و هیچکس نمی‌تواند کوچکترین خدشه‌ای به استدلال او وارد کند، ارائه نمود. شاید هم در آن زمان کسی غیر از امام رضا (ع) نمی‌توانست جواب آن شبهه را بدهد. زیرا این شبهه انصافاً سنگین است و ظاهری فریبنده دارد. امام علیه‌السلام لب به سخن گشود و ضمن چند جمله‌ی کوتاه استدلال او را از بیخ و بن برکند و در برابر دیده‌ها و گوشه‌های بزرگ دانشمندان جهان به دیوار کوبید که همه‌ی دهانها از گفتن بازماند و جاثلیق موضوع بحث را به ناحیه‌ای دیگر متوجه کرد. امام (ع) فرمود: ما مسلمین، حضرت عیسی و کتاب انجیلی را قبول داریم که امتش را به آمدن پیغمبر آخرالزمان بشارت داده است و [صفحه ۳۲۸] حواریون عیسی به آن اقرار کرده‌اند ... یعنی اگر تو، حضرت عیسی و انجیل بدون بشارت به پیغمبر آخرالزمان را می‌خواهی به گردن ما بگذاری، ما قبول نداریم و اگر عیسی و انجیل با بشارت را می‌گوئی که ما قبول داریم و باید به تو بگوئیم: چرا مخالفت پیغمبر و کتاب خود می‌کنی و به پیغمبری که آنها بشارت داده‌اند گردن نمی‌نهی. اصلاً اگر صحت نبوت پیغمبر آخرالزمان و قرآن مجید ثابت نباشد، نبوت حضرت عیسی و کتابش ثابت نمی‌شود. زیرا کتاب انجیل بعد از حضرت عیسی مدتی مفقود بود. نصاری نزد علماء آن زمان رفتند و گفتند: عیسی کشته شد و انجیل مفقود گشت شما که دانشمندان ما هستید. از انجیل چه خبر دارید؟ آنها گفتند انجیل در سینه‌ی ما موجود است و سپس چار تن به نامهای الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی که از شاگردان طبقه دوم عیسی بودند، نشستند و این انجیل‌ها را با اختلافاتی که مشاهده می‌شود نوشتند. بنابراین انجیل‌های موجود هیچ گونه اعتباری ندارد تا نبوت آورنده او جناب عیسی را ثابت کند. اما قرآن مجید ما که از زمان حیات پیغمبر تا الان تاریخی مستمر و غیر منقطع دارد، به عنوان اصلی قطعی و معتبر تلقی می‌گردد و نبوت حضرت عیسی در زمان خودش از آیات شریفه‌ی آن ثابت می‌شود. مثل اینکه عالم نصرانی خیمه‌ای بنا کرده بود با ستون و میخ و طناب‌های محکم و محتوای آن خیمه جناب عیسی و انجیل بود ولی او فراموش کرده بود که عمود و طناب این خیمه، پیغمبر خاتم و قرآن مجید است و اگر آنها به پیغمبر خاتم و قرآن معتقد نباشند، اصلاً خیمه و خر گاهی بر پا نخواهد شد. امام (ع) بحثی دیگری با جاثلیق دارد که تناقض اعتقاد نصاری را نسبت به الوهیت و عبادت حضرت عیسی آشکار می‌کند؛ به این نحو که [صفحه ۳۲۹] امام رضا (ع) به جاثلیق می‌فرماید: ما به عیسایی ایمان داریم که او به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده است و از عیسای شما عیبی نمی‌گیریم جز اینکه او نماز و روزه‌اش اندک بود. جاثلیق که در مباحثه اول گیج و مبهوت و زبان بسته شده بود، در اینجا سری بلند کرد و دهنی باز نمود و خیال کرد نقطه‌ی ضعفی برای امام پیدا کرده است و شروع به رجز خوانی نمود که: من تو را اعلم علماء اسلام می‌دانستم ولی اکنون سخنی گفتمی که علمت را فاسد کردی و در این مناظره خود را ضعیف و زبون ساختی! امام فرمود: چرا؟ گفت زیرا تو می‌گوئی عیسی نماز و روزه‌اش اندک بود، در صورتی که همه می‌دانند که جناب عیسی همه‌ی روزها را روزه می‌گرفت و همه‌ی شبها را برای اقامه نماز بیدار بود. امام فرمود: بگو بدانم عیسی نماز و روزه‌اش را برای چه کسی انجام می‌داد؟ یعنی اگر عبادت او برای خدا بود، پس چرا تو خود او را خدا می‌دانی و اگر برای دیگری بود، آن دیگری کیست؟ در آن

صورت عیسی - العیاذ بالله - مشرک است. روایت می‌گوید: فَخَرَسَ الْجَائِئِقُ وَ انْقَطَعَ [۳۵] (جائلیق زبانش بریده گشت و لال شد - یعنی نتوانست یک کلمه حتی نامربوط هم که شده بر زبان آورد). مباحثه‌ی امام (ع) با عالم یهودی و زردشتی و صائبی و دیگران هم همین گونه بود. آنچه در اینجا باید مورد توجه خاص قرار گیرد، اینست که: این مناظره که در ۱۲ قرن پیش انجام یافته به صورتی است که ما اکنون از عین سؤالات و جوابها با خبر می‌شویم و معلومات طرفین بحث برای ما ارزیابی می‌شود. [صفحه ۳۳۰]

این مباحثه در کتب روایات چنان نیست که بگویند: مجلسی تشکیل شد و مناظره‌ای در گرفت و امام رضا همه‌ی علماء ادیان را مغلوب و مجاب نمود. این گونه نقلی تنها برای شیعیانش قابل قبول است، لیکن آن کس که منکر مقام ولایت و امامت آن حضرت است نمی‌تواند مجرد چنین نقلی را بپذیرد. اما زمانی که عین سؤال و جواب مذکور شد، دلیل روشن و قطعی و غیرقابل انکاری به شنوندگان ارائه می‌دهد که اگر عناد و لجاجی نداشته باشند، افضلیت علمی آن حضرت را بر تمام دانشمندان زمان خود بدون کوچکترین تردیدی می‌پذیرند. این مورد چنان است که شخصی ادعا می‌کند مثلاً این مقله بهترین خطاط زمان خود بوده و سپس خط زیبای ابن مقله و خطوط نازیبا دیگران را ارائه دهد. مباحثه امام علیه‌السلام با دانشمندان جهان، در عصر طلایی اسلام واقع شده است، یعنی در زمانی که اسلام، از لحاظ جغرافیا، به وسیع‌ترین و پهناورترین دوران خود رسیده بود. از حجاز شروع شده بود و از طرفی به تونس و مراکش و مصر و اسپانیا و از طرفی به فلسطین و ایران و افغانستان و حدود چین رسیده بود. یگانه ابر قدرت جهان اسلام بود و مذاهب دیگر تحت الشعاع بودند و به حکومت اسلام جزیه می‌دادند. و خلاصه در عصری که آوازه اسلام به گوش همه جهانیان رسیده و دانشمندان جهان از لحاظ علمی خود را آماده مقابله‌ی با آن نموده‌اند. در چنین عصری، دانشمندی را که مأمون فرا می‌خواند، قطعاً همگی از علماء طراز اول مذاهب و ملل هستند. جریان و گفتگوهای این مجلس [صفحه ۳۳۱] را باید با دقت مطالعه کرد، تا تقابل کفر و اسلامی را که گفتیم معلوم گردد و تفوق و اعلیت امام رضا (ع) بر بزرگ دانشمندان جهان معلوم گردد. نبودن علم صحیح در شرق و غرب جهان و وجود آن در خاندان پیغمبر و ائمه‌ی معصومین صلی الله علیه و آله و سلم معلوم گردد و بالاخره حقانیت اسلام و بطلان همه ادیان غیر از آن معلوم گردد.

امام جواد علیه‌السلام

برای اثبات اینکه ائمه (ع) اعلم خلق زمان خود می‌باشند، امام جواد علیه‌السلام امتیاز خاصی داشت که در ائمه‌ی دیگر نبود و آن امتیاز، صغر سن و خردسالی آن حضرت در زمان امامتش می‌باشد. امام جواد علیه‌السلام در زمان وفات پدر بزرگوارش کمتر از ده سال داشت. از طرفی چون امامتش به نص پدر بزرگوارش ثابت شده بود، خلیفه زمان، مأمون الرشید و سایر بنی عباس که خود را در برابر بنی هاشم و علویین قرار داده بودند و همیشه در فکر بودند تا نقطه‌ی ضعفی از آنها بگیرند و آن را علم کنند. در پرسش مسائل علمی، امام جواد (ع) را بسیار مورد توجه قرار می‌دادند و قاضی القضاة و سایر دانشمندان بزرگ را می‌فرستادند تا سؤالات مشکل خود را نزد امام جواد علیه‌السلام مطرح کنند که قسمتی از این سؤال و جوابها در کتب حدیث و تاریخ موجود است. و نیز از مسلمیات تاریخ است که مأمون - به هر قصدی که داشت - می‌خواست دخترش ام الفضل را به ازدواج امام درآورد ولی بنی عباس و رجال دولت او را مانع می‌شدند و صغر سن و ضعف علمی آن حضرت - به اعتقاد خویش - را بهانه می‌کردند. مأمون هم چون تصمیم داشت اراده خویش را عملی کند، امام جواد را در معرض سؤال و امتحان آنها قرار [صفحه ۳۳۲] می‌داد و نتیجه‌ی همه‌ی اینها این بود که مأمون پدر زن آن حضرت شد و تاریخ حتی یک مورد را نشان نمی‌دهد که اما در جواب مسأله‌ای سکوت کرده باشد، زیرا امامی را که خداوند رهبر مردم قرار دهد، صغر سنش مانع افضل و اعلم بودن او از جمیع مردم زمان نمی‌شود. هر چه از آن حضرت پرسیده‌اند، پاسخ داده است و خودش هم مانند پدران بزرگوارش درباره‌ی خویش فرموده است: **أَنَا أَعْلَمُ بِسِرِّائِرِكُمْ وَ ظَوَاهِرِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ عِلْمٌ مَنَحَنَا بِهِ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ** ... من ظاهر و باطن شما و عاقبت کار شما را بهتر از خود

شما می‌دانم.» این علم را خداوند پیش از آفرینش همه‌ی مردم به ما عطا کرده است (یعنی آن هنگام مقرر داشته است که ما را رهبر امت و اعلم جمیع خلق قرار دهد)

امام هادی و عسکری و حجة علیهم السلام

آنچه از ائمه نه گانه، برای اثبات مقصود خویش تا اینجا ذکر نمودیم، اگر چه به عنوان نمونه بود ولی گمان ندارم، هیچ عاقل منصفی باشد، که این مقدار را کافی و وافی به مقصود نداند، لذا خواننده‌ی محترم را درباره‌ی ائمه سه گانه‌ی مزبور به مآخذ مربوطه مانند بحارالانوار، جلد ۵۰ تا ۵۳ و احتجاج طبرس ارجاع می‌دهیم و در اینجا به ذکر نکاتی دیگر، در رابطه‌ی با مقصود می‌پردازیم: ۱ - چنانکه اشاره کردیم، تمام ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) در دوران امامت و زعامت الهی خود، معاصر بودند با طاغوتیانی مستکبر و [صفحه ۳۳۳] فاسد که با فقدان علم و فضیلت منصب خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کرده بودند و جمله‌ی «الملک عقیم» محور زندگی و کار و فعالیتشان بود. برای ابقاء تخت و تاج غاصبانه‌ی خود، پسر پدر را می‌کشت و برادر برادر را. برای ادامه‌ی چند روز از حیات ننگین خود، بر توسن هوی و هوس سوار می‌شدند و عقل و دین و شرف و انسانیت را زیر دست و پای مرکب ملعون خویش له می‌کردند. این فرومایگان خبیث در برابر خود، برترین انسانهای زمان و رجال الهی عظیم و الائی مانند امام حسین و موسی بن جعفر و سایر ائمه‌ی هدی را می‌دیدند که دل‌های مردم به سوی آنها متوجه است. اراذل فرومایه به هر حيله و نیرنگی که متوسل می‌شدند تا مردم را از آنها بگردانند، ممکن نمی‌شد. پول می‌دادند و تهدید می‌کردند و زجر و شکنجه می‌نمودند و مسموم می‌کردند و می‌کشتند ولی همه‌ی اینها نتیجه‌ی معکوس می‌داد و علاقه‌ی مردم نسبت به امامان خیرخواه و دلسوز خویش بیشتر می‌گشت. سپس به فکر مواجهه‌ی مستقیم با خود امامان معصوم می‌افتادند. شما تاریخ خونبار آنان را بخوانید تا ببینید آن اراذل دژخیم و خبیثان فاسد چه جنایاتی را نسبت به این فرشتگان معصوم مرتکب شده‌اند. ائمه‌ی معصومین هم که هدفی جز هدایت و خیرخواهی مردم ندارند، در چنین شرایط و اوضاعی، چاره‌ای جز معرفی خویش نداشتند. معرفی و شناساندنی که عدم لیاقت، بلکه رذالت و خباثت آن جانان غاصب را گاهی با صراحت و گاهی با کنایه و اشاره در برداشت و این بهترین راه مبارزه‌ی با آن جباران دور از انسانیت بود؛ زیرا همین معرفی به ظاهر ساده، مردم را بیدار می‌کرد، سرپوش‌ها و نقاب‌هایی را [صفحه ۳۳۴] که طاغوتیان بر چهره گذاشته بودند بر می‌داشت، مردم را آماده قیام و نهضت می‌کرد و بالاخره در آینده‌ای دور یا نزدیک، بنیاد کاخ ستمگران ویران می‌گشت و ائمه‌ی معصومین هم وظیفه الهی خویش را انجام داده بودند. ۲ - در اینجا به حدیثی که از امام صادق (ع) در اول مقال بیان کردیم می‌رسیم که فرمود: علم صحیح در هیچ نقطه‌ی جهان، جز در خانه‌ی ما اهل البیت پیدا نمی‌شود و آنچه از ائمه‌ی دیگر هم نقل نمودیم، مؤید همین معنی بود. اگر کسی برای این مدعا شاهده‌ی تفصیلی بخواهد، باید یکایک علوم موجود در دسترس بشر را در نظر بگیرد و آنگاه از دانشمندان متخصص اسلامی بخواهد تا نقطه‌ی قوت و صحت هر علم را از دیدگاه اسلام و اما صادق و اهل البیت و نقطه‌ی ضعف عدم صحت آن را از دیدگاه دیگران بیان کنند و قطعا در میان تمام مسلمین چنین دانشمندانی وجود دارند ولی آنچه نویسنده در اینجا به عنوان ارائه نظر قاصر خویش و به مقدار حوصله یک مقاله در قالبی مختصر و فشرده و کلی می‌تواند بیان کند، اینست که: اگر همه‌ی علوم را به عقلی و غیر عقلی تقسیم کنیم و موضوع علوم غیر عقلی را در انسان و جهان فشرده کنیم، می‌گوئیم: هر یک از این دو بخش، دارای دو جزء است: جزئی اصلی و مهم و جزئی فرعی و غیر مهم و علوم مزبور از نظر غیر اسلامی در تمام مسائل آن، تنها همان جزء فرعی و غیر اصلیش را در نظر گرفته و روی آن تحقیق می‌کند و هدف از آن علم را بر آن پایه می‌نهد ولی از نظر اسلام مسائل علوم، هر دو بخشش به ترتیب اولویت مورد نظر قرار گرفته و هدف و نتیجه هم بر آن مبنا پایه ریزی شده است.

توضیح

انسان مرکب از روح و بدن است که از نظر اسلام، روح جزء اصلی و [صفحه ۳۳۵] مهم آنست و بدن جزء فرعی و غیر مهم آن. در مکاتب غیر اسلامی و علمی که موضوع آن را انسان قرار داده‌اند، تمام توجه و تحقیق روی بدن انسان است و صورت ظاهری آن، تا بهتر بخورد و بنوشد و بخوابد و تنفس و استراحت و ارضاء غریزه کند و مسائل مربوط به روح و معنی و حقیقت انسان، به کلی مورد غفلت قرار گرفته و گاهی نفی و عدم آن راهم در مسائل علمی خود، قید می‌کنند. گاهی می‌گویند: اخلاق و دین را در مسائل علمی، تنها از جنبه‌ی تاریخی آن باید مطرح کرد و باید مسائل علمی از آن برکنار باشد و گاهی می‌گویند: دین افیون ملت‌هاست و باید با آن مبارزه کرد. آنها علوم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و همه‌ی فروع آن را بر مبنای هیکل ظاهر انسان و نیازهای بدنی او طراحی می‌کنند، پس امام صادق و تمام ائمه‌ی شیعه (ع) حق دارند که علوم آنها را از این نظر ناقص و ناصحیح بخوانند. آنها از تمام علوم متداول خود، می‌خواهند به این نتیجه برسند که بدن انسان بهتر زیست کند و این بهزیستی را هم تنها برای عده‌ی معدودی از همفکران و هم مشربان خود می‌خواهند و بقیه بشر راحتی انسان به حساب نمی‌آورند و ماده‌ی خاکستری - رنگ مغز آنها را ناقص می‌دانند. آنها صریحاً می‌گویند: همسایه ات را گرسنه نگهدار تا خودت سیر بمانی. ولی اسلام می‌گوید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَ جَارَهُ جَائِعًا [۳۶] «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به من ایمان ندارد کسی که سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه باشد.» [صفحه ۳۳۶] غیر مسلمان می‌گویند: جهاندار تنازع بقاء است ولی قرآن مسلمان می‌گوید: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ [۳۷]. «یکدیگر را به کار نیک و تقوی کمک کنید و بر گناه و ستم کمک نکنید» غیر مسلمان می‌گویند: ماده خاکستری رنگ مغز اعراب و سیاهپوستان ضعیف و ناقص است ولی اسلام می‌گوید: لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَ لَا لِأَبِيضٍ عَلَى أَسْوَدَ [۳۸]. «نه عرب بر عجم فضیلت دارد و نه سفید پوست بر سیاه پوست.» اسلام می‌گوید: اَمَّا اخُ لَكَ فِي الدِّينِ اَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْزَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَالُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِيدِ وَ الْخَطَايَا، فَأَعْطَاهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ، مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ [۳۹]. مردم یا برادر دینی تو هستند و یا مخلوقی مانند تو می‌باشند (... پس اگر حاکم و والی آنها بودی) بدان که گاهی از آنها لغزش و خطائی سر می‌زند و عوارضی پیش می‌آید که عمداً یا اشتباهاً کاری از دستشان صادر می‌شود. آنها را ببخش چنان که می‌خواهی خدا تو را ببخشد. اسلام می‌گوید: مَنْ أَضَيَحَ لِمَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا ينادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ [۴۰]. [صفحه ۳۳۷] «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که به امور مسلمین اهتمام نرزد، مسلمان نیست و کسی که بشنود از مردی که می‌گوید: مسلمین به دادم برسید و او جوابش ندهد مسلمان نیست.» و اما راجع به جزء دیگر موضوع علوم که جهان است. از نظر اسلام، جهان هستی، طبیعت و ماوراء طبیعتی دارد که قسمت ماوراء آن اهم و اصیل است و مقصود اصلی و بالذات از خلقت، همان جزء اصلی است. از نظر اسلام این دنیا معبر است و گذرگاه و صورت و ظاهری از هویت جهان هستی است. تمام معنی و حقیقت و روح هستی، عالم دیگر است که از نظر کوتاه بینان غایب و پنهان است. امیرالمؤمنین - علی علیه السلام - در این باره می‌فرماید: وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَى بَصِيرِ الْأَعْمَى لَا يَبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَرِيفُنْذَهَا بَصِيرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا يَتَرَوُّدُ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَرَوُّدٌ [۴۱]. «منتهای دید کوردلان، همین دنیا است. کوردل در ماورای دنیا چیزی را نمی‌بیند. اما شخص بصیر دیدش را نفوذ می‌دهد تا آنجا که می‌فهمد: منزل حقیقی ماوراء این دنیا است. بنابراین شخص بصیر (دنیا را گذرگاه می‌داند و) همیشه آماده کوچ است و کوردل همیشه به دنیا گرایش دارد. شخص بصیر از دنیا توشه بر می‌دارد و کوردل برای دنیا توشه می‌اندوزد.» بنابراین، علمی را که بشر از دیدگاه خود، بر پایه‌ی حذف معاد و عالم ماوراء طبیعت طراحی کرده است، از نظر اسلام و امام صادق ناقص و [صفحه ۳۳۸] ناصحیح است. امام رضا در مناظره‌ای که با شخص منکر معادی دارد، می‌فرماید: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلْسِنًا وَ إِيَّاكُمْ شَرَعًا سَوَاءً وَ لَا يُضِرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَ صُمْنَا وَ

زَكِيْنَا وَ أَقْرَبَنَا؟ وَإِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ قَوْلُنَا أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجُونَا؟ [۴۲]. ۷۸/۱ «به من بگو: مگر نه اینست که اگر گفتاری شما درست باشد (که قیامت و حساب و کتابی وجود نداشته باشد) - در صورتی که چنین نیست - ما و شما برابر خواهیم بود. نماز خواندن و روزه گرفتن و زکاة دادن و اقرار ما به خدا، زیانی برای ما ندارد (کسی نگفته است که هر کس نماز بخواند و روزه بگیرد و ... به جهنم می‌رود) ولی اگر گفتار ما درست باشد (که قیامتی باشد) مگر نه اینست که شما در هلا کنید و ما رستگار؟» ما از سخن امام رضا - علیه السلام - استفاده می‌کنیم که انکار معاد با استناد به دلیل و برهان محال است و حقا هم چنین است. زیرا ابزار علمی ما در برهان و استدلال، مأخوذ از مشاهدات و تجربیات و سایر اصول و قواعد این عالم است و خلاصه فکر و استدلال ما زائیده این عالم است و محدود در این عالم؛ در صورتی که ماوراء طبیعت، جهان خارج از این عالم است و خارج از محدوده‌ی فکر و استدلال و امکانات در اختیار ما نسبت به احتمال عالم دیگر، دلیل قطعی و روشن داریم و آن خیر دادن صانع و سازنده‌ی انسان و جهان است از وجود آن و بسته بودن هر گونه راه استدلالی برای نفی و انکار آن. جمله‌ی معروفی را که بوعلی سینا گفته است، مورد قبول و تسلیم تمام دانشمندان جهان قرار گرفته و آن جمله اینست: [صفحه ۳۳۹] کَلِمَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنْ عَجَائِبِ عَالَمِ الطَّبِيعَةِ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْأَمْكَانِ مَا لَمْ يَذْذَكَ عَنْهُ وَاضِحُ الْبُرْهَانِ [۴۳]. «هر آنچه از شگفتیهای عالم ماده شنیدی که بر گوشت سنگینی کرد، تا زمانی که دلیل روشنی تو را از قبول آن منع ننموده است، در ردیف ممکناتش گذار.» و از جمله‌ی بوعلی سینا رساتر و مستدل تر جمله‌ی امیرالمؤمنین علی (ع) است که در نامه‌اش به امام حسن (ع) می‌نویسد: فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكْ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَائِكَ بِهِ فَإِنَّكَ أَوْلَى مَا خُلِقْتَ خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عَلِمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصِيرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعِيدَ ذَلِكَ. «اگر چیزی از آنچه گفتم، قبولش بر تو مشکل آمد، آن را بر نادانی خود حمل کن (نه بر درست نبودن گفتار من) زیرا تو در اول خلقت نادان بودی سپس به تدریج دانا شدی. چه بسیار از اموری را که نمی‌دانی و فکرت نسبت به آن سرگردان و دیده‌ات گمراه است ولی بعدا بینا می‌شوی و آن را می‌فهمی (این را هم یکی از آنها بدان).» و حاصل همه‌ی سخن اینک: انسان عاقل چیزی را انکار می‌کند که از تمام اجزاء و شرائط و مقتضیات و موانع آن اطلاع داشته باشد و با برهان واضح و دلیل قطعی بتواند نبود آن را به اثبات رساند و گرنه باید آن چیز را محتمل و مشکوک تلقی نماید، نه ممتنع و محال. قرآن مسلمین می‌گوید: زَعِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا قَوْلَ بَلِي وَ رَبِّي لَتَبْعَنَّ ثُمَّ لَتَنْبُوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ [۴۴]. [صفحه ۳۴۰] «کافران می‌پندارند که دوباره زنده نمی‌شوند. بگو چرا به پروردگارت سوگند که حتما دوباره زنده می‌شوید و کارهایی را که در دنیا کرده‌اید، به شما خبر می‌دهند. چنین زنده کردنی برای خدا آسان است.» سخن ما اینست که علمی که موضوعش جهان هستی است از دیدگاه غیر مسلمان، بر پایه‌ی نفی عالم غیب و انکار مسلم آن بنا شده است. یکی از این منکران چنین می‌گوید: «انسان مولود عواملی بی هدف است. پیدا شدن انسان و رشد و تکاملش، آرزوها و ترسهایش، دوستی‌ها و عقایدش، همگی نتیجه‌ی ریاضی اتفاق نظام اتم است و گودال گور به حیات انسان خاتمه می‌دهد؛ سپس هیچ نیروئی توانائی دوباره زنده کردن انسان را ندارد. این مجاهدات طولانی، فداکاریها، افکار زیبا، قهرمانی‌ها، نبوغ‌ها، همگی برای همیشه زیر خاک دفن می‌شود. بدون شک تمام مبارزات انسان همراه کراهی زمین زیر توده‌های ویران هستی به خاک می‌رود. این عقیده اگر قطعی نباشد، عقیده‌ی دیگری از آن به حقیقت نزدیکتر یافت نمی‌شود، حتی هر فلسفه‌ای که بخواهد این مطلب را انکار کند خودش ناخودآگاه، راه نیستی می‌پیماید» به این نویسنده باید بگوییم: به آن خدائی که تو قبولش نداری، من سوگند می‌خورم که: همان قلم و انگشتانت که می‌نویسد: «انسان مولود عواملی بی هدف است» تو را تکذیب می‌کند. انگشتان دستت با صدها شرائط مثبتی که دارد، در برابر میلیونها شرائط منفی که ندارد، با صدای بلند به شما - اگر گوش شنوا داشته باشید - می‌گوید: ما مولود عواملی بی هدف نیستیم و آن عاملی که نخست ما را اینگونه ظریف و منظم ساخت، قدرت دارد که دوباره پس از خراب کردن، به فرمان خودش، مثل اول [صفحه ۳۴۱] بسازد و همچنین اعضاء و جوارح دیگر انسان را. به شما نویسنده‌ی بی خبر باید بگوییم: میان عاشق و معشوق رمزی

است چه داند آن که اشتر می‌چراند دلیل دیگر علمی را که بشر به تعقیب و تحقیق آن می‌پردازد، بر اثر نیاز و احتیاجی است که در تأمین زندگی خود نسبت به آن احساس نیاز می‌کند. اگر اقتصاد و تأمین غریزه‌ی جنسی را به نحوی تعمیم دهیم که تمام نیازهای بشر را شامل شود، تمام علوم بشر هم بر محور همین دو امر کلی دور می‌زند. درباره‌ی اقتصاد می‌گوئیم: شکی نیست که منابع ثروت در این جهان محدود است و از زمانی که تاریخ نشان می‌دهد، هیچگاه نبوده است که این منابع به طور خودکار، در میان افراد بشر بالسویه تقسیم شود، یعنی چنان که تمام افراد بشر از هوا به طور مساوی استفاده می‌کنند، از آب و خاک و معادن و روئیدنی‌ها، خود به خود و به طور مساوی استفاده نمی‌کنند. بلکه در اینجا تبعیض است و تفاوت، اختلاف است و شکاف، آن هم عمیق و فراخ، غیر قابل تحمل و ناسازگار. بنابراین توزیع عادلانه‌ی ثروت موضوعی است مورد نیاز و احتیاج که فکر بشر را متوجه خود ساخته و علوم بسیار و مکتبهای متعددی برای ارائه حل این مشکل پیدا شده است. اما اسلام: راهی بسیار ساده و همه کس فهم را انتخاب کرده و مدت چهارده قرن است که آن را به معرض آزمایش گذاشته است. اسلام می‌گوید: مالک واقعی ثروتها خداوند منان است که خالق [صفحه ۳۴۲] همه انسانها و ثروتها است. او ثروت را به طور امانت به دست برخی از بندگانش می‌گذارد و به آنها دستور می‌دهد تا برای رضای او، برای شکوفا شدن عواطف انسانی، برای رنج نبردن از رنج دیگران، برای ایجاد عطف و صفا و مهر و صمیمیت در میان افراد اجتماع و برای پیدا نشدن جنگها و نزاعها و کشمکشها و بالاخره برای راحت زیستن همه‌ی افراد بشر، ثروتمندان باید با دست خود، با اختیار و انتخاب خود، مقداری از ثروت مازاد خود را به افراد نیازمند یا دستگاه حکومت بپردازند و هنگام پرداخت دست گیرنده را دست خدا بدانند و بهتر است کف دست را باز کنند تا گیرنده بردارد تا دست نایب خدا فوق دست دهنده باشد. پرداخت کننده در چنین شرایطی احساس می‌کند بار سنگینی از دوشش برداشته شده و سبک شده است او دست خود را که به دست نایب خدا رسیده می‌بوسد و خدا را تشکر می‌کند که وظیفه‌اش را انجام داده است. اما مکاتب دیگر باید بگوئیم: حیف قلم و کاغذ و فکر و وقت که مصروف تشریح و توضیح آنها شود. همین قدر باید بگوئیم که آنها با تعلیمات تراوش کرده از مغزهای خام و بی اطلاع خود، در توزیع ثروت، به جای ایجاد الفت و محبت، ایجاد نفرت و کدورت می‌کنند؛ بلکه افراد بشر را گرگ درنده می‌کنند و به جان یکدیگر می‌اندازند. تعلیمات آنان کار را به جایی رسانیده است که اکنون چنان که خودشان می‌گویند سالی ۸۰۰ میلیارد دلار خرج سلاحهای جنگی می‌کنند و به وسیله‌ی آنها می‌کشند و می‌سوزانند و ویران می‌کنند و سالی چند صد میلیون دلار خرج تبلیغات یاوه می‌کنند. رقم سوم هم اگر اسراف و تبذیر آنها را که تحت حساب نمی‌آید به حساب آوریم، همگی قطعاً بیش از مصرف لازمی می‌شود که بشر طی یکسال برای خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت و تعلیم [صفحه ۳۴۳] و تربیتش می‌کند، علاوه بر اینکه در نظام فکری تعلیماتی آنها، حدود نیمی از افراد بشر به جای کار مثبت، در کانونهای اطلاعات و ضد اطلاعات و اسلحه سازی و برنامه ریزی اینها کار می‌کنند. اگر به تعالیم اسلام مراجعه کنیم، می‌بینیم که اسلام می‌خواهد تمام این صدها میلیارد دلار را افراد متمکن با دست خود و با اختیار خود به مستمندان و موارد نیاز بدهند تا نه فقر و گرسنگی در جهان وجود داشته باشد، نه مناظر دلخراش کشتن و ویرانی، نه لازم باشد، ثروتمندان همواره در حصارهای آهنین باشند و جلیقه‌های ضد گلوله بر تن کنند و با دل لرزان و از آینده نگران زندگی کنند. تعالیمی که اسلام مقدس، ضمن دروس خدا شناسی و تفسیر و حدیث و فقه و غیره به انسانها می‌دهد، سبب می‌شود که همه‌ی افراد بشر برادروار با فکر راحت زندگی کنند، همگی کار مثبت و مفید انجام دهند و خواب آسوده کنند و راحت جان سپارند. آیا امام صادق (ع) حق دارد که تعلیمات خود را صواب و حق و صحیح بخواند و تعلیمات دیگران را ناصواب و باطل و ناصحیح؟ غریزه‌ی جنسی ارضاء غریزه‌ی جنسی و تشکیل خانواده و ابقاء نسل، نیاز دیگری است که بشر برای تأمین آن، علوم و قوانینی به عنوان: روانشناسی، حقوق، حمایت خانواده وضع کرده است. اسلام هم در این زمینه علوم و دروسی به عنوان: سنت بودن نکاح و حرمت زنا و لواط و هر انحراف غریزی دیگر وضع نموده که ضمن کتب تفسیر و فقه و اخلاق و حدیث تدریس می‌شود. نخستین فرق تعلیمات اسلامی و

غیراسلامی اینست که: [صفحه ۳۴۴] تعلیمات اسلامی بسیار ساده و روان و مطابق فطرت و سرشت انسانها ولی تعالیم دیگران در لفافه اصطلاحات فنی و احیاناً بر خلاف فطرت و خواست طبیعی آنهاست، از این رو تعلیمات اسلام را حتی درس نخوانده‌ها می‌فهمند و به آسانی به کار می‌بندند ولی تعلیمات غیر اسلامی محتاج به طرح و برنامه و کلاس و استاد و کتاب و لوازم دیگر دارد. در آخر هم نتیجه چنان می‌شود که در موضوع اقتصاد گفتیم. همه‌ی اینها برای اینست که تعلیمات اسلام از منشأ وحی و آفریدگار انسان و جهان نشأت می‌گیرد و تعلیمات غیر اسلامی از مرکز مغز انسانهای خام و کم اطلاع و کم تجربه و احیاناً مغرض و خود کامه. اسلام در تعلیمات مقدس خویش، از حجاب و طرز تربیت دختر و موضوع خواستگاری و مهریه و حذف تشریفات و اهمیت دادن به نجابت و اصالت و وظائف زن و شوهر، حرمت زنا و لواط و انحرافات جنسی، نظامی را رعایت کرده است [۴۵] که طی ۱۴ قرن، در خانواده‌هایی که مقید به رعایت دقیق مقررات اسلامی بودند، گاهی مادر بزرگی سر سفره می‌نشست و نزدیک به هفتاد فرزند و نوه و نبیره‌ی خود را می‌دید، همگی پاکدامن و عفیف و خوش نام، پرهیزگار و خدانشناس و متعهد و بدون کوچکترین لکه ننگ و آلودگی. در میان همه‌ی آنها یک نفر معتاد یا زندان رفته یا بدنام وجود نداشت. اگر گاهی هم در خانواده‌ای عیب و نقصی مشاهده می‌شد، به خاطر خروج آن خانواده از دستورات مقدس اسلام بود و خلاصه میزان انحراف و عیوب خانواده‌ها به میزان انحراف و خروج از مقررات اسلام بستگی داشت. اما نسبت به تعلیمات نامقدس غیراسلامی. [صفحه ۳۴۵] «چه گویم که ناگفتمم بهتر است» و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ۳ - آنچه تا اینجا درباره‌ی مقابله‌ی علوم اسلامی و غیراسلامی و صحت اولی و عدم صحت دومی گفتیم، مقصود ما از غیر مسلمین، خارجین از دین مقدس اسلام و منکرین شهادتین بود، یعنی هیچ یک از طوایف و فرق اسلامی غیر شیعه، مقصود ما نبود؛ زیرا آنها همگی قرآن کریم را قبول دارند و قرآن کریم، انسان و جهان را با هر دو بعدش به ترتیب اولویت و اهمیتی که گفتیم، مطرح می‌کند ولی نظر به اینکه مآخذ و مدارکی را که بیان کردیم، اقوال امام صادق و امام رضا و سایر ائمه شیعه بود، پیداست که سایر فرق اسلامی غیر شیعه و هر کسی که خود را در برابر امام باقر و صادق و سایر ائمه صاحب رأی بداند و نظر خود را هر چند مخالف اقوال آن بزرگواران باشد مطرح کند، در این مقوله داخل است و نظر او هم از دیدگاه امام صادق و شیعیانش خالی از صحت و اعتبار خواهد بود. چنان که آنان هم با ادله و براهینی که پیش خود ساخته‌اند، همین سخن را نسبت به ما می‌گویند. چهارده قرن است که این راه ادامه داشته و تا زمانی که خدا بهتر می‌داند ادامه خواهد داشت. تمام فرق مسلمین می‌دانند که از میان همه‌ی مذاهبی که در میان مسلمین وجود دارد، مذهب حق و صحیح یکی است و بقیه باطل و ناصحیح. آزادی عقیده اقتضا می‌کند که هر مذهبی با وجود آن که دیگران را باطل می‌داند، نسبت به او احترام گذارد و اهانتی نسبت به وی روا ندارد. در طی این ۱۴ قرن، مناظرات و مباحثات کتبی و شفاهی زیادی میان [صفحه ۳۴۶] علماء مذاهب اسلامی به وجود آمده است، تا مذهب حق و باطل معلوم گردد و اسلام و مسلمین دچار اختلاف و تناقض نباشند؛ ولی هر چه گفتند و شنیدند و نوشتند و نقض و ابرام کردند، نتیجه‌ای عاید نشد و اختلافها برچیده نگشت؛ بلکه گاهی همان مباحثات موجب اختلاف بیشتری شد و قول سومی از میان دو قول موجود پیدا گردید. گاهی هم دشمنان اسلام، در این میان دخالت کرده و سود خود را در آن دیدند که آنان را به جان یکدیگر اندازند و خود در کناری بنشینند و تماشا کنند یا غذائی را که مخصوص مسلمین بود و در اثر درگیری با یکدیگر مجال خوردنش را نداشتند، آنها بخورند و نزاع کنندگان زمانی به خود آیند و از خواب غفلت بیدار شوند که چیزی در میان سفره باقی نمانده باشد. به عقیده این جانب علت سودمند نیفتادن آن مباحثات و مناظرات این بود که سه اشکال بر جو مباحثات ایشان حاکم بوده و در هر مباحثه‌ای که این اشکالات سایه افکند، نتیجه اش، جز اتلاف وقت و تضییع عمر و گاهی هم شدت اختلاف چیز دیگری نخواهد بود: اشکال اول عدم قصد تفاهم است. یعنی هر یک از طرفین مناظره قصد فهمیدن استدلال طرف دیگر را نداشته باشد؛ بلکه مقصودش تفاخر و اظهار فضل و بهانه جوئی و تولید دردسر و مانند آن باشد، پیداست که چنین مباحثه‌ای هیچ گاه به نتیجه نخواهد رسید. اشکال دوم عدم صفا و یکرنگی است. به طوری که طرفین بحث

نخواهند یا نتوانند سفره‌ی دل خود را باز کنند و نگفتنی‌ها را بگویند؛ بلکه در آن مباحثه، ملاحظاتی وجود داشته باشد که کنایه و اشاره پیش آید، سخنها میان لفافه رود و رک و پوست کنده نباشد. اشکال سوم که مشکل تر از همه و رفعش نزدیک به محال است، [صفحه ۳۴۷] موضوع تقلید از محیط و وابستگی به عقاید موروثی است. تا زمانی که این اشکال برای شخصی هر چند طالب حق وجود داشته باشد، استدلال روشن را نمی‌تواند بپذیرد. حق صریح را منکر می‌شود و باطل خود را بهتر از حق رفیقش می‌داند و خروج از این اشکال هم چنان که گفتیم، کار آسانی نیست، بلکه متعذر و نزدیک به محال است. اگر خداوند متعال به مسلمین عنایتی نماید که آنها بتوانند این ۳ اشکال را از محیط مباحثات خود کنار بزنند و جوی پاک و سالم به وجود آورند [۴۶] آنگاه دانشمندان مذاهب مختلف کنار هم می‌نشینند و مثلاً یک شافعی مذهب چنین می‌گوید: برادران عزیز! همه‌ی ما قبول داریم که در ۱۴ قرن پیش، خداوند متعال، پیغمبری به نام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم برای راهنمایی بشر فرستاده و او خاتم پیغمبران است و پیغمبر دیگری از جانب خدا نخواهد آمد. قرآن مجید که الآن در دست همه‌ی ماست به وسیله‌ی وحی الهی بر او نازل گشته است. این قرآن که برنامه‌ی زندگی انسان و سعادت و شقاوت او را تعیین می‌کند، بدون کوچکترین اختلافی در تمام کشورهای اسلامی موجود است. قرآن چاپ مصر در هند و افغانستان است و قرآن چاپ پاکستان در حجاز و قرآن چاپ ایران در سوریه و عراق است و هیچ قرآنی با قرآن دیگر در یک کلمه یا حرف و نقطه‌ای فرق ندارد. ما همگی شبانه روزی ۱۷ رکعت نماز می‌خوانیم و ماه رمضان را روزه می‌گیریم و در ماه ذیحجه اعمال حج رابه جا می‌آوریم و زکوة می‌دهیم و روز جمعه را تعطیل می‌کنیم و صدها امر عبادی و اجتماعی دیگر داریم که [صفحه ۳۴۸] از متن کتاب و سنت اخذ کرده‌ایم و ملل دیگر در این امور با ما شرکت ندارند. و باز همه می‌دانیم که پدران ما با وجود این همه مشترکات، در استفاده و استنباط بعضی از فروع دین از قرآن مجید، اختلاف نظر پیدا کردند و اکنون بیش از هزار سال است که نسلی پس از نسل دیگر آمده‌اند و نوبت به ما رسیده است. خداوند گذشتگان ما را بیامرزد و ما را مشمول رحمت خود قرار دهد. ما می‌توانیم مانند آنان زندگی کنیم و خدا را عبادت نمائیم و به فرزندان خود تعلیم دهیم و مزاحم یکدیگر نباشیم تا از دنیا برویم، البته در این صورت مقلد بوده‌ایم و خود تحقیقی نکرده‌ایم. به گمان من این روش خوبی نیست. اسلام دین واحد است و تمام اصول و فروعش متحد و از یک منبع صادر شده است. پس ما می‌توانیم بنشینیم و دوستانه ادله خود را بگوئیم و همه حرفها را بدون رودرواسی بزنیم و به نتیجه واحدی برسیم. اگر حاضران گفتند: ما می‌خواهیم همان روش را ادامه دهیم گوینده سکوت می‌کند و یا وارد بحثی دیگر می‌شود ولی اگر گفتند، پیشنهاد تو را می‌پذیریم، آنگاه گوینده‌ای مثلاً شیعه مذهب شروع می‌کند و می‌گوید: من در استنباط اصول و فروع دین به گفتار علی بن ابیطالب و ۱۱ فرزندش اعتماد می‌کنم و سخن آنها را برای خود حجت می‌دانم و شما این ارزش و اعتبار را برای قول آنان قائل نیستید و به عقاید و نظرات دیگرانی مانند، ابوحنیفه و احمد و شافعی و مالک استناد می‌کنید. من برای عقیده‌ی خود دلیل یا ادله‌ای دارم که خدمت شما عرض می‌کنم. اگر شما آن ادله را پسندیدید و قانع کننده یافتید، با من هم عقیده می‌شوید وقتی سخن من تمام شد، به سخن شما گوش می‌دهد. شما ادله خود را [صفحه ۳۴۹] بیان کنید؛ اگر از ادله من نقاط ضعفی مشاهده کردید می‌فرمائید. اگر ادله شما قوی تر بود. من با شما هم عقیده می‌شوم. من می‌گویم: موضوع «أهل البيت أدری بما فی البيت» مطلبی است عقلی، تجربی، منطقی و بدون شبهه و اشکال. همه قبول داریم که در روی کره‌ی زمین، شخصی مانند علی بن ابیطالب به پیغمبر نزدیک نبود. او از کودکی در خانه پیغمبر بود و پیش از همه به آن حضرت ایمان آورد و تا زمان وفات و غسل و کفن و دفنش همیشه همراه او بود. در مدینه خانه‌اش پهلوئی خانه‌ی پیغمبر هنوز موجود است. در شعب ابیطالب و غار حرا و میدان‌های جنگ و خانه و مسجد، همه جا همراهی نزدیک علی با پیغمبر دیده می‌شد. اگر همراهی ابوبکر با پیغمبر از مکه تا مدینه برای او فضیلتی باشد، علی بن ابیطالب حدود سی سال چنین مصاحبت و همراهی نزدیکی را با پیغمبر داشت. پیغمبر هم او را دوست می‌داشت و دخترش را به او داده بود و احادیثی را که همه می‌دانیم در فضیلت او فرموده است و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او جان سپرده است، بدون

شک و صیاییش را به او فرموده است. حسن و حسین هم، مدتی همراه پیغمبر بودند. او نوادگانش را به جای فرزندش گرفته بود و پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این دو پسر در خانه‌ی علی بزرگ شدند و معارف اسلام را با تمام اصول و فروعش از کسی آموختند که او مستقیماً طی ۳۰ سال متوالی شاگرد همیشه ملازم پیغمبر بود و فرزندان امام حسین، هم یکی پس از دیگری اسلام را مستقیماً از پدر خود أخذ کرده‌اند و هر پسری قدم جای قدم پدر گذاشته است این قدمهای متوالی به قدم علی بن ابیطالب پشت سر پیغمبر، چسبیده مشاهده می‌شود. هیچ یک از آنها سخنی غیر از سخن پیغمبر نگفته‌اند و سر سوزنی از مسیر پیغمبر منحرف نشده‌اند. [صفحه ۳۵۰] من به این دلیل این ۱۲ تن را به جانشینی پیغمبر از دیگران اُحق و اولی می‌بینم و هیچ انسان دیگری را در روی کره‌ی زمین از اینها نزدیک تر به پیغمبر نمی‌بینم. اگر شما سراغ دارید، به من معرفی کنید تا تجدید نظر کنم. من اکنون احساس مسئولیت می‌کنم و اگر تحقیق نکرده مقلد پدرانم باقی بمانم، خود را در پیشگاه خداوند مقصر می‌بینم. دلیل دیگر من اینست که: علی بن ابیطالب و ۱۱ فرزندش مدت ۲۵۰ سال در میان مسلمین بودند، آن هم در مراکز حساس و پرجمعیت اسلام. این ۱۲ تن وظیفه‌ی خود می‌دیدند که هر موقع فرصت مناسبی پیدا کنند، در میان جمعیت خود را به عنوان اعلم مردم و اولی به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کنند و به مردم بگویند: «هر چه می‌خواهید از ما پرسید که خدا علم همه چیز را به ما عطا کرده است» و خود را در معرض سؤال و پرسش قرار می‌دادند و پرسشهای زیادی هم از آنان شده است و ایشان هم پاسخ داده‌اند و عین کلمات آنان اکنون موجود است. من در میان صحابه و تابعین پیغمبر، در هیچ نقطه‌ای از زمین، چنین اشخاصی را مشاهده نمی‌کنم. از این رو آنان را به رهبری و امامت خود برگزیده‌ام. اگر شما شخص یا اشخاص دیگری را با این صفت نشان دارید، به من معرفی کنید تا به سوی شما بگرایم. دلیل سوم من دلیل عینی و محسوس است، یعنی احادیث و روایات و آثار و اخباری است که از بزرگان اسلام و کسانی که ما و شما، آنها را برای پیشوائی امت و جانشینی پیغمبر اسلام - صلوات الله علیه - انتخاب کرده‌ایم رسیده است. به نظر من برای تشخیص اولی و اُحق به مقام خلافت پیغمبر، بهترین راه اینست که به آثار باقیمانده از آنها مراجعه کنیم و شخصیت علمی آنها را در [صفحه ۳۵۱] ترازوی سنجش گذاریم تا حقیقت معلوم شود. به نظر اینجانب پیمودن این راه مساوی است با این که آنها را زنده کرده باشیم و در مجلس مصاحبه و مذاکره نشانده باشیم؛ زیرا مقصود از سنجش شخصیت آنها، سنجش هیکل و جثه و قد و قامت ایشان نیست؛ بلکه مقصود سنجش میزان علمی و اطلاعات دینی آنها است. اطلاعاتی که در رهبری و جانشینی ایشان مؤثر است. ما می‌گوئیم: امیرالمؤمنین علی - علیه السلام درباره‌ی توحید و بیان معارف الهی خطبه‌هایی دارد که با ضبط عین کلماتش از چهارده قرن پیش، اکنون در برابر چشمان ما گشوده می‌شود. مانند: *أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ تَصَدِيقِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...* [۴۷]. «سرآغاز دین معرفت خداست و کمال معرفتش تصدیق نمودن او و کمال تصدیق او، یگانه دانستنش و کمال دانستنش، اخلاص است و کمال اخلاص، زایل کردن صفات از او»... و نیز مانند *الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّلَالُ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِمُعْدَتِ خَلْقِهِ عَلَى أَزَلِيَّتِهِ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ. لَا تَشْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَابِرُ، لِأَفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَ الْمَصْنُوعِ وَ الْحَادِّ وَ الْمَحْدُودِ وَ الرَّبِّ وَ الْمُرَبُوبِ الْأَحَدِ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ وَ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ* [۴۸]. «ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، ایشان را به وجود خویش دلالت کرد و با حدیث آفریدن شان، آنان را به ازلیت خود [صفحه ۳۵۲] رهنمون شد و به شباهت داشتن شان به یکدیگر، آنها را هدایت کرد که خود او ماندی ندارد. شعورها به کنه ذاتش نرسد و پرده‌ها اصل وجودش را نپوشاند، زیرا سازنده و ساخته و محدود کننده و محدود شونده و پروردگار و پرورده با هم متفاوتند. او یکتاست؛ ولی نه به معنی واحد عددی و آفریننده است، اما نه به معنی حرکت کردن و رنج بردن»... و نیز مانند *حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَهِهَا لَا تُقَدَّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحِدُودِ وَ الْحَرَكَاتِ - وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَدْوَاتِ - لَا يَقَالُ لَهُ مَتَى وَ لَا يَضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بِحَتَّى - الظَّاهِرُ لَا يَقَالُ مِمَّ وَ الْبَاطِنُ لَا يَقَالُ فِيمَ - لَا شَبَحَ فَيَتَفَضَّى وَ لَا مَحْجُوبٌ فَيُخَوَى - لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ* [۴۹]. «هنگامی که مخلوقات را آفرید،

برای آها حدی قرار داد تا از شباهت با آنها جدا باشد. اندیشه‌ها نمی‌توانند با حدود و حرکات و نه با اعضاء و ابزار، اندازه و حدی برایش تعیین کنند. هیچ گاه نمی‌توان گفت: از «کی» بوده و نیز برایش سرمدی نتوان تعیین کرد، که گفته شود: تا «کی» خواهد بود. آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت: «از چه چیز پیدا شده» و پنهانی است که نتوان گفت: «در کجاست» نه جسم است که بتوان به پایانش دست یافت و نه پوشیده و محجوب است که در میان چیزی رود. نزدیکی او به موجودات به نحو چسبیدن نیست و دوری او از آنها به نحو جدا شدن نیست.» و باز از آن حضرت نامه‌ای را می‌بینیم که به استاندار مصر خود نوشته و در آن نامه دستور اداره استان، بلکه کشور اسلامی را داده است. افراد [صفحه ۳۵۳] مملکت را تقسیم نموده و شرایط گزینش و وظائف هر یک را تعیین نموده و رابطه رئیس مملکت را با رعیتش ترسیم نموده است. نامه‌ی دیگری به فرزندش امام حسن نوشته و دستور رابطه‌ی فرد را با خدای خویش و زن و فرزند و سایر مردم اجتماع، بیان کرده است. همچنین خطبه‌ها و نامه‌های دیگرش که در مجموعه‌ی «نهج البلاغه» مشاهده می‌شود و نیز احادیث و اخباری که از امام باقر و صادق در کتب ما موجود است، در رابطه‌ی با فقه و اخلاق و سیاست و اقتصاد و هر موضوع دینی دیگر، از «دعاء ثلاثه» تا احکام قضاء و شهادت و حدود و قصاص و دیات. ما این مجموعه را به عنوان شخصیت علمی ۱۲ تن پیشوای خویش در برابر خود می‌گذاریم و در یک کفه ترازو قرار می‌دهیم، سپس به سراغ اخبار و آثار منقوله از سایر صحابه و تابعین و پیشوایان بزرگ مسلمین که شما ایشان را برگزیده‌اید، می‌رویم. ما کوچکترین خطبه و حتی کوچکترین جمله‌ای که هم سنگ و هم وزن خطبه‌های علی (ع) و احادیث توحیدیه ائمه‌ی دیگر باشد، پیدا نمی‌کنیم. ابن ابی الحدید در ۸ قرن پیش گفت: «و اعلم أن التوحيد و العدل و المباحث الشریفه الالهیه ما عرفت الا من کلام هذا الرجل و أن کلام غیره من الصحابه لم يتضمن شیئا من ذلك أصلا و لا كانوا يتصورونه و لو تصوروه لذكروه» [۵۰ ...] «بدان که موضوع توحید و عدل و مباحث شریف الهی دیگر، جز از سخن این رجل الهی (علی بن ابیطالب) شناخته نشد. سخنان صحابه‌ی دیگر ابدأً متضمن چنین مباحثی نیست. آنها اصلا تصور این مطالب را [صفحه ۳۵۴] نمی‌کردند. اگر تصور می‌کردند، به زبان می‌آوردند و اگر به زبان می‌آوردند، به ما می‌رسید، چنان که سخنان علی رسید... در این هشت قرنی که از زمان ابن ابی الحدید می‌گذرد، هزاران دانشمند متتبع و کنجکاو آمدند و رفتند و حتی یک نفر هم ادعا نکرد که من یک جمله از فلان صحابی دیگر پیدا کرده‌ام که تا اندازه‌ای شبیه سخنان علی می‌باشد. درباره‌ی مناظرات با ارباب ملل و ادیان مختلف کتاب «احتجاج طبرسی» و جلد ۹ و ۱۰ «بحارالانوار» را می‌گشائیم و در یک کفه ترازو می‌گذاریم و از شما می‌خواهیم: هم سنگ و هم وزن آنها، احتجاجاتی از پیشوایان خود بیاورید تا مقایسه کنیم و با عقل خدادادی خود برتر را ترجیح دهیم و به سوی او بگرائیم. ما اکنون می‌خواهیم از تقلید پدران خود بیرون آئیم و مذهب واحد و بر حقی را که پیغمبر ما پیروی از آن را دستور داده است، بپذیریم و پیروی کنیم من اگر بفهمم: مذهب تشیعی که پدرانم برگزیده‌اند، غلط است، از آن بر می‌گردم و به مذهب دیگری که صحیح تر و قوی تر تشخیص داده شد می‌گرایم. البته تا زمانی که جو تاریک ۳ اشکال مذکور حتی یکی از آنها وجود داشته باشد، شنوندگان این کلمات، تمام این شنیده‌ها را سخنانی عادی تلقی می‌کنند و با نظر سطحی به آن می‌نگرند و می‌گذرند، چنان که ۱۴ قرن چنین بوده است ولی اکنون ما فرض کردیم که برادرانی باور کرده‌اند که آنها مثلا ۷۰ عقیده دارند و از میان همه‌ی آنها یکی درست است و بقیه نادرست و آنها برای تشخیص آن یک عقیده و مذهب درست، گرد هم نشستند و اشکالات ۳ گانه را کنار گذاشته‌اند. در این صورت یک یک از شنوندگان به دنبال تحقیق می‌روند. به گوینده می‌گویند: ما باید درباره‌ی [صفحه ۳۵۵] سخنان تو مطالعه کنیم، مآخذ و مدارک اسلامی را ببینیم و سپس حرف خود را بگوئیم، چنین مباحثه‌ای ممکن است بارها ادامه یابد و ماهها طول بکشد ولی بالاخره حتما به نتیجه قطعی خواهد رسید. وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

[۱] این کلمه در بعضی از کتب تحقیق نشده رجالی «عیینه» ضبط شده است ولی در کتب قاموس - الرجال و جمهره أنساب العرب و الجامع فی الرجال «عیینه» تصحیح شده است. [۲] اصول کافی ج ۱ ص ۳۹۹ حدیث ۱۰۴۰. [۳] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۷. [۴] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۲. [۵] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۵. [۶] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۰. [۷] نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. [۸] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۵. [۹] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۸. [۱۰] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۷. [۱۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۸. [۱۲] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴. [۱۳] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۵ و ۲۳۷. [۱۴] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۲. [۱۵] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. [۱۶] بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۳۲۵. [۱۷] بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۳۳۱. [۱۸] بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۲۰۵. [۱۹] بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۳۷. [۲۰] بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۳۸. [۲۱] اصول کافی ج ۱ ص ۲۲۱. [۲۲] اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۹. [۲۳] اصول کافی ج ۱ ص ۲۵۶. [۲۴] اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۲. [۲۵] اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۸. [۲۶] اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۱. [۲۷] اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۰. [۲۸] اصول کافی ج ۱ ص ۳۹۸. [۲۹] اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۳. [۳۰] اصول کافی ج ۱ ص ۲۳۹. [۳۱] اصول کافی ج ۱ ص ۲۶۱. [۳۲] اصول کافی ج ۱ ص ۳۴. [۳۳] بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۲. [۳۴] اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۹. [۳۵] عیون اخبار الرضا. [۳۶] وسائل الشیعه، ج ۸ ص ۴۹۰ حدیث ۱۵۸۵۳. [۳۷] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲. [۳۸] تفسیر الواضح، ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [۳۹] نهج البلاغه، مکتوب ۵۳. [۴۰] اصول کافی ۱۶۴/۲ حدیث ۲۰۲۳. [۴۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱. [۴۲] اصول کافی، ج ۱ ص ۷۸ حدیث. [۴۳] الاشارات و التنبیها ج ۴ فصل ۳۱ «نقل به معنی». [۴۴] سوره‌ی تغابن، ی ۷. [۴۵] به کتاب «بهشت خانواده» مؤلف رجوع شود. [۴۶] من نمی‌دانم اکنون از پنجاه سال آینده صحبت می‌کنم یا کمتر و یا زیادتر. [۴۷] نهج البلاغه، خطبه‌ی اول. [۴۸] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۰. [۴۹] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۰. [۵۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۳۴۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوت های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

